

نقش شهود در حکم اخلاقی ازدیدگاه جانانان هایت

حسین خوارزمی^۱

حسن میاننداری^۲

چکیده

در روانشناسی اخلاق، تحقیق درباره حکم اخلاقی برای دهه‌ها تحت تأثیر عقل‌گرایی بوده است. طبق مدل عقل‌گرایان، حکم اخلاقی از طریق عقل/استدلال به دست می‌آید؛ هیجانان و شهودها هیچ نقشی در حکم اخلاقی ایفا نمی‌کنند؛ اما طبق مدل شهود‌گرای اجتماعی جانانان هایت، حکم اخلاقی عمدتاً از طریق شهود به وجود می‌آید؛ و نقش عقل، نوعاً پسینی است؛ بدین معنا که پس از آنکه حکم اخلاقی توسط شهودات به دست آید، عقل در پی موجه کردن حکم پیشین شهودی برمی‌آید. از نظر هایت حکم اخلاقی، برآمده از سیستم سریع و خودکار (شهودی) ماست. بنیان‌های شهودی ما به نحو تکاملی، فطری هستند و از طریق فرهنگ و جامعه، ویرایش یافته و شکل می‌گیرند. روش هایت در این تحقیق، تجربی، و هدف‌او، تأیید مدل شهود‌گرای اجتماعی بر پایه شواهد و آزمون‌های تجربی است. رویکرد هایت به اخلاق، توصیفی است، نه هنجاری؛ هایت از

❖ تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۴

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، Kharazmi.hossein@Yahoo.com

۲. دانشیار گروه مطالعات علم، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه، miandari@yahoo.com

هست‌ها می‌گویند و نه باید‌ها. علی‌رغم نقدهای واردشده بر مُدل شهود‌گرایِ هایت، به نظر می‌رسد که اگر همهٔ جوانب این مُدل (حلقه‌های شش‌گانه و نقش اجتماعی این مُدل) در کنار هم مدنظر قرار گیرند، بسیاری از اشکالات قابل‌رفع‌اند و در مجموع (و نسبت به بدیل‌های دیگر)، دیدگاه موجهی به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: مُدل شهود‌گرای اجتماعی، حکم اخلاقی، شهودات، هیجانات و عقل.

مقدمه

درباره سهم هریک از عقل و احساسات در حکم اخلاقی از دیرباز اختلاف نظر وجود داشته است. در بین نظریه‌های متعددی که در خصوص نقش هریک از عقل و احساسات در حکم اخلاقی وجود دارد، دو دیدگاه عقل‌گرایی افلاطونی و احساس‌گرایی هیومی دیدگاهی بنیادی و مهم به حساب می‌آیند. عقل‌گرایان بر این باورند که حکم اخلاقی از طریق فرایند عقل/استدلال به دست می‌آید و هیجانان هیچ نقشی در اصل حکم اخلاقی ندارند؛ هیجانان اگر هم نقشی داشته باشند، نقشی انگیزشی در عمل مطابق با حکم عقل دارند. افلاطون در تبیین دیدگاه خود از تشبیه اسب و ارابه ران بهره می‌گیرد و مهار امیال را به عقل می‌سپرد؛ هیوم از تشبیه ارباب و برده استفاده می‌کند و عقل را خادم انفعالات می‌داند. جانانان هایت^۱ با جانب‌داری از مدل هیوم تلاش می‌کند آن را تأیید، تصحیح و تکمیل کند. هایت برای تبیین دیدگاه شهود‌گرای اجتماعی خود از تشبیه فیل و سوارکار استفاده می‌کند.

در دهه‌های اخیر پژوهش‌های تجربی و تبیین‌های علمی در خصوص پاره‌ای از موضوعات اخلاقی، افق‌های گسترده‌تری را پیش روی محققین فلسفه قراردادده است. به نظر می‌رسد که با توصیف و تحلیل ساختارهای زیستی، روانی، تکاملی و فرهنگی انسان‌ها بهتر بتوان اخلاق‌های هنجاری دقیق‌تر و سازگارتری را پی‌ریزی کرد و با آگاهی از نتایج و داده‌های تجربی، تحلیل دقیق و واقع‌بینانه‌تری از مفاهیم اخلاقی به دست داد. یکی از این تبیین‌های توصیفی و بر پایه شواهد و آزمون‌های تجربی، تبیین هایت از حکم اخلاقی است. برای نمونه، در پرتوی تحقیق تجربی هایت، آنچه را که هیوم و برخی از احساس‌گرایان در باب نقش هیجانان و احساسات در حکم اخلاقی باور داشتند و برای آن استدلال عقلی و نظری می‌آوردند، با روش و شواهد تجربی نشان داده می‌شود.

در باب شهودات اخلاقی، هایت به‌طور کلی دو ادعای اصلی دارد: ۱. شهودات ابتدا

۱. جانانان هایت (Jonathan Haidt) (۱۹۶۳)، استاد روانشناسی اجتماعی در دانشگاه ویرجینیای آمریکا و یکی از پژوهشگران برجسته در قلمرو روانشناسی اخلاق (و هیجانان اخلاقی) است.

می آیند و استدلالِ راهبردی پس از آن. به تعبیر دیگر، هایت مدعی است که حکم اخلاقی **عملاً** از طریق شهود و **بهنادرت** از طریق عقل به دست می آید. نقش عقل، **نوعاً** پسینی و در جهتِ موجه سازی حکم پیشینِ شهود است؛^۲ از نظر هایت، شش بنیانِ شهودی اخلاقی داریم: صدمه/مراقبت^۱، انصاف/تقلب^۲، وفاداری/خیانت^۳، مرجع/حجیت/براندازی^۴، تقدس/تنزل^۵ و آزادی/سرکوب^۶. مبانی اخلاق، فطری هستند و ذهن در فرایند تکاملی، پیش از تجربه به چنین ابزارهایی مجهز شده است. به نظر هایت، همه انسان‌ها بنیان‌های شهودی مشترکی دارند و نظام‌های اخلاقی در فرهنگ‌ها بر پایه این مبانی ساخته می‌شوند. اخلاقیات فرهنگ‌ها اگرچه در پاره‌ای از موارد در روبنا متفاوت است، اما همه بر بنیان‌های مشترکی بنا شده‌اند. بنیان‌های شهودی اخلاقی، بمانند سویچ‌هایی بر روی مغز هستند که با دریافت ورودی‌ها و محرک‌های بیرونی، آن‌ها را ارزیابی می‌کنند و واکنش متناسب با آن را نشان می‌دهند. برای نمونه، وقتی بنیانِ شهودی اخلاقی شما (مثلاً بنیانِ صدمه/مراقبت) رفتاری را مشاهده می‌کند (مثلاً آزار و اذیت دیگران)، در برابر آن واکنش نشان داده و هیجان خاصی (مثلاً خشم) را تحریک و راه‌اندازی می‌کند (Graham 2012: 12-14).

این مقاله، به ادعای نخستِ هایت می‌پردازد و نه به ادعای دوم. اگرچه در این مقاله هم به خاطر ارتباط این دو ادعا، به ادعای دوم هم اجمالاً اشاره شده است، اما به خاطر حجم مقاله نمی‌توان به تفصیل به آن پرداخت. معمولاً در بحث از مدلِ شهود‌گرای اجتماعیِ هایت، با تفصیل بیشتری به ادعای نخست پرداخته می‌شود؛ و در بحث از نظریهٔ مبانی اخلاقِ هایت، با تفصیل بیشتری به ادعای دوم.

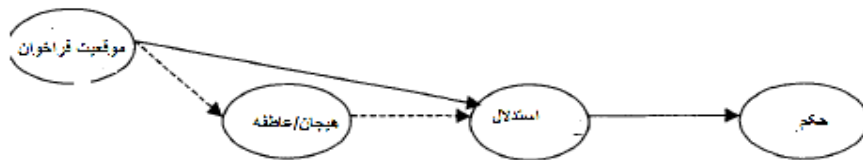
-
1. harm/care
 2. fairness/cheating
 3. loyalty/betrayal
 4. authority/subversion
 5. sanctity/degradation
 6. liberty/oppression

۱. سه مُدل در باب حکم اخلاقی

در باب سهم هریک از عقل و هیجانان در حکم اخلاقی مُدل‌های بسیاری ارائه شده، هایت برای تبیین و وضوح مُدل خود به دو مُدل اشاره می‌کند؛ یکی در تقابل با او و دیگری موافق با او (علی‌رغم شباهت بین مُدل هایت و هیوم، این دو مُدل از جنبه‌های بنیادی بسیاری باهم فرق دارند).

۱-۱. دیدگاه عقل‌گرای افلاطونی در باب حکم اخلاقی (مُدل اسب و ارّبه ران)

عقل‌گرایی افلاطونی بر این باور است که تنها از طریق فرایندهای عقلی می‌توان حکم اخلاقی کرد. به بیان دیگر، حکم اخلاقی از طریق تأمل و استدلال به دست می‌آید و هیجانان اگر هم سهمی داشته باشند تنها در داده‌های ورودی به فرایند استدلال است. افلاطون در **تیمائوس**^۱ بر این باور است که نفس شامل سه جزء - یا به عبارت دقیق‌تر سه عملکرد - است: جزء عقلانی، جزء همت/اراده و جزء شهوانی. افلاطون، جزء عقلانیِ نفس را به ارّبه ران و دو جزء اراده و شهوت را به اسب تشبیه می‌کند. از نظر او جزء اراده، اسبی است رام که یاورِ جزء عقلانیِ نفس است و جزء شهوانی، اسبی است سرکش که باید با تازیانه عقل، هدایت شود. در این تصویر، عقل، راهبر و فرمانرواست و راه رسیدن به حقایق اخلاقی از مسیری می‌گذرد که عقل برای ما ترسیم می‌کند (Haidt 2001: 815). (شکل الف).



شکل الف. از نظر عقل‌گرایان، علت بی‌واسطه حکم اخلاقی استدلال است؛ هیجانان اگر نقشی هم داشته باشند، در ورودی اطلاعات به فرایند استدلال است، نه در

۱. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ج ۳، چاپ سوم، فایدروس، ۲۵۳، ص ۱۲۴۲؛ تیمائوس ۶۹، ص ۱۷۷۲.

تعیین حکم اخلاقی.

۱.۲. دیدگاه هیوم در باب حکم اخلاقی (مدل ارباب و برده)

از نظر هیوم، اخلاق متعلق به قلمرو عمل است؛ یعنی اگر کاری را پسندیدیم، انگیزه پیدا می‌کنیم که آن کار را انجام دهیم و اگر کاری را نپسندیدیم، احساس نارضایتی ما از این کار بر اراده ما تأثیر می‌گذارد و ما انگیزه پیدا می‌کنیم که آن کار را انجام ندهیم. خصوصیت انگیزشی، ذاتی هنجارهای اخلاقی است؛ یعنی آدمی را به فعل یا ترک فعلی برمی‌انگیزاند.

از نظر هیوم، عقل را می‌توان از حیث روش و موضوع به دودسته تقسیم کرد: عقل در فرایند استدلال، یا به رابطه و نسبت میان ایده‌ها و تصورات می‌پردازد یا به رابطه و نسبت میان امور واقع. در صورت اول، استدلال برهانی و در صورت دوم، احتمالی است. عقل در حالت نخست با عالم واقع سروکار ندارد (مثل حکم برای این که زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است) تا آدمی را به سوی فعل یا ترک فعلی برانگیزاند. در حالت دوم، اگرچه به امور واقع می‌پردازد و از مشاهده روابط بین اشیاء خارجی، فرضیه‌ای را استنتاج می‌کند، اما این نحو از استدلال نیز هیچ کششی به سوی فعل یا تنفیری از ترک فعل در اراده آدمی برنمی‌انگیزاند؛ بنابراین، اساساً عقل با حوزه اخلاق سروکار ندارد (Hume 1987:413-414).

از نظر هیوم، حکم اخلاقی، همانند حکم زیبایی‌شناختی، از احساسات^۱ اخذ می‌شود نه عقل. قلمرو عقل و استدلال متفاوت از قلمرو امیال، احساسات، عواطف و انفعالات است. هریک کارکردی مختص به خود دارد و به همین سبب به دقت عقلی، اساساً جنگ و کشمکش میان آن‌ها وجود ندارد: «عقل برده انفعالات است و باید چنین باشد و هرگز نمی‌تواند مدعی منصب دیگری جز خدمت‌گزاری و فرمان‌بری از انفعالات باشد» (Hume 1987: 415).

هایت در ابتدا در تقابل بین دو مُدلِ عقل‌گرایی و هیومی، جانبِ مُدلِ هیومی را می‌گیرد؛ و سپس با استفاده از تشبیه فیل و سوارکار، مُدلِ شهود‌گرای اجتماعی خود را طرح و تأیید می‌کند.

۱-۳. دیدگاه هایت در باب حکم اخلاقی (مدل فیل و سوارکار)

در ذهن دو سیستم پردازش اطلاعات وجود دارد: سیستم کنترل‌شده و سیستم خودکار. اغلب فرایندهای ذهنی به نحو خودکار رخ می‌دهند؛ یعنی بدون این که نیازی به توجه یا کنترل آگاهانه باشد. این سیستم، سریع و بدون تقلا و زحمت عمل می‌کند و پشتوانه موفقیت آمیز میلیون‌ها سال تکاملی خود را به همراه دارد. برای نمونه، وقتی که تصمیم گرفته‌اید از خانه به سمت فرودگاه حرکت کنید به پاره‌ای از امور آگاهانه فکر می‌کنید؛ مثلاً شما به ساعت حرکت، میزان حجم ترافیک و شرایط آب و هوایی آگاهانه توجه می‌کنید؛ اما وقتی سوار ماشین می‌شوید و به سمت فرودگاه روانه می‌شوید تقریباً اغلب کارهای شما به نحو خودکار رخ می‌دهد؛ مانند نفس کشیدن، پلک زدن، جنیند بر روی صندلی ماشین، خیال‌بافی، حفظ فاصله از ماشین روبرو، اخم کردن و بد و بی‌راه گفتن به ماشین مقابل.

فرایند کنترل‌شده، محدود است، یعنی در زمان واحد تنها می‌توان به یک موضوع به‌طور آگاهانه توجه کرد؛ در حالی که در فرایند خودکار می‌توان در زمان واحد به کارهای بسیاری پرداخت. پرسش مهم در این جا این است که رابطه بین فرایند خودکار و کنترل‌شده چگونه است؟ آیا همان‌طور که برخی می‌پندارند فرایند کنترل‌شده، به‌منزله رئیس و کارفرما برای سیستم خودکار ماست؟ (Haidt 2006: 14).

سیستم عصبی انسان، میلیون‌ها سال پیش شکل گرفته است. این سیستم عصبی در ابتدای شکل‌گیری ساده بوده است و در طی دوره‌های طولانی همگام با سازگاری با محیط و تجاربی که بارها و بارها از واکنش‌های خود نسبت به تهدیدها و فرصت‌های پیرامونی به دست آورده، به تدریج پیچیده و پیچیده‌تر شده است؛ به گونه‌ای که اکنون

می تواند در برابر تهدیدها و فرصت‌ها، واکنش‌هایی سریع، خودکار و موفق داشته باشد. بسیاری از موجودات دارای سیستم برقراری ارتباط با دیگران هستند اما هیچ‌یک دارای ویژگی زبان نیستند.

در میان مخلوقات، سیستم عصبی انسان کنونی به سبب امتیاز زبان از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. فرایندهای کنترل‌شده مغزی مستلزم زبان داشتن است. برنامه‌ریزی‌های پیچیده برای آینده، ارزیابی نقاط قوت و ضعف مسیرهای متفاوت و تحلیل شکست‌ها و پیروزی‌های گذشته و درس گرفتن از آن‌ها، از امتیازات تکاملی انسان‌هاست. زبان، استدلال ورزی و برنامه‌ریزی آگاهانه همانند نرم‌افزارهای جدیدی هستند که به نحو تکاملی بر روی انسان نصب شده‌اند. اگرچه سیستم کنترل‌شده انسان خوب کار می‌کند اما هنوز در استدلال ورزی و برنامه‌ریزی‌ها نواقصی دارد؛ اما فرایندهای خودکار مانند نرم‌افزارهایی که از میلیون‌ها سال پیش بارها و بارها بروز شده‌اند، کامل‌تر و بهتر عمل می‌کنند. این فرایندهای ذهنی به نحو خودکار هر چیزی را به‌حسب سود و منفعتی که برای او به دنبال دارد، ارزیابی می‌کنند و سپس واکنش متناسب به آن را بروز می‌دهند: نزدیک می‌شوند یا دوری می‌کنند.

سیستم کنترل‌شده آدمی همانند سوارکار است و سیستم خودکار همانند فیل. منظور از فیل، احساسات فطری/غریزی^۱، عکس‌العمل‌های غریزی^۲، هیجانات و شهودات است. سوارکار برای خدمت به فیل تکامل یافته است. سوارکار می‌تواند درباره اهداف بلندمدت فکر کند و با دوراندیشی از عواملی که سبب اغواگری است پرهیز کرده، کمک کند تا فیل بهتر بتواند تصمیم بگیرد. سوارکار می‌تواند مهارت‌های تازه را بیاموزد و در فناوری‌های جدید تبحر کسب کند، آنگاه همه این امکانات را برای تحقق اهداف فیل به کار بگیرد. سیستم خودکار شامل بخش‌هایی از مغز، برای عامل ایجاد احساس لذت و آلم (مانند قشر مخ کاسه چشمی-پیشانی^۳) و نیز عامل ایجاد انگیزش مربوط به بقا است (مانند

1. gut
2. visceral
3. orbitofrontal cortex

هیپوتالاموس^۱). در مقابل، سیستم کنترل شده به مثابه مشاور است؛ سوارکاری است که بر پشت فیل می‌نشیند تا او را برای انتخاب بهتر کمک کند. فیل سوار می‌تواند دوراندیشی کند یا با گفتگوی با سوارکاران دیگر اطلاعات ارزنده‌ای به دست آورد یا نقشه‌خوانی کند اما نمی‌تواند برخلاف خواست فیل به او امر و نهی کند. سوارکار، سمت مشاور یا خادم را دارد نه پادشاه یا وزیر یا اربابان افلاطونی که زمام امور را به دست دارد (Haidt 2006: 16-17) و نه حتی برده هیومی.

از نظر هایت مدل فیل و سوارکار از مدل ارباب و بنده هیوم بهتر و گویاتر است؛ زیرا در تشبیه هیوم، برده همیشه چشم و گوش بسته، مطیع و فرمان‌بر ارباب است و هیچ‌گاه در دستورات ارباب چون و چرا نمی‌کند. درحالی که بسیاری از ما در پاره‌ای از زمان‌ها درباره شهودهای اولیه خودمان فکر می‌کنیم و گاه آن‌ها را دوباره بررسی می‌کنیم. هایت از استعاره فیل و سوارکار و گاه از استعاره وکیل و موکل استفاده می‌کند. وکیل، همه سعی خود را برای دفاع از موکل به کار می‌برد و برای رفتارهای پیشین موکل خود توجیه عقلی اقامه می‌کند؛ اما این‌گونه نیست که تن به هرگونه درخواستی از سوی موکل بدهد. شاید درخواست وکیل غیرممکن باشد؛ شاید انجام آن به نابدی وکیل منجر شود. موکل بیش از وکیل قدرت دارد اما دیکتاتور علی‌الاطلاق نیست.

گاه در تعامل با افراد دیگر می‌توان رأی فیل را زد. ممکن است که فیل اغلب به اعتراض‌های سوارکار خودش گوش ندهد و راه خود را برود اما گاه حضور دوستانه فیل‌های دیگر یا حتی استدلال‌های قانع‌کننده و دوستانه دیگر سوارکاران، می‌تواند فیل را تحت تأثیر قرار دهد و حکم او را تغییر دهد.

باین وجود، در مدل شهودگرایی اجتماعی هایت که متشکل از شش حلقه است، مهم‌ترین حلقه آن این است که شهود ابتدا می‌آید و استدلال راهبردی پس از آن.

۲. مدل شهودگرایی اجتماعی

پیش از بیان مدل حکم اخلاقی هایت، سه مفهوم حکم اخلاقی، استدلال اخلاقی و شهود

اخلاقی از نظر هایت را توضیح می‌دهیم.

الف. حکم اخلاقی: هایت بجای تعریف صوری از حکم اخلاقی، با رویکردی تجربی و تحلیل واقعیت رفتاری افراد، حکم اخلاقی را تبیین می‌کند: در هر جامعه‌ای، افراد در خصوص عملکرد افراد دیگر گفتگو می‌کنند و آن عملکرد را ارزیابی می‌کنند. نتایج این ارزیابی‌ها در تعامل آینده آن‌ها اثر می‌گذارد. بسیاری از این ارزیابی‌ها درباره مهارت یا استعداد (مثلاً آشپز خوب) افراد است؛ اما پاره‌ای از این ارزیابی‌ها در خصوص فضایل و خوبی‌های همه افراد در یک جامعه (مانند عدالت و صداقت) یا افراد یک جامعه خاص (مانند پاک‌دامنی برای دختران) است. افراد جامعه نسبت به این فضایل تعهد دارند و انتظار بر این است که افراد برای دستیابی به این فضایل بکوشند. افرادی که دارای چنین فضایی نیستند یا این فضایل را محترم نمی‌شمارند در معرض انتقاد، انزوا یا برخی از تنبیهات قرار دارند؛ بنابراین، حکم اخلاقی عبارت است از ارزیابی (خوب/بد) در خصوص افعال یا منش‌های افراد با توجه به فضایی که یک فرهنگ یا خرده‌فرهنگ برای افراد جامعه الزام آور می‌داند. از نظر فیلسوفان اخلاق، برخی از امور جزء فضیلت اخلاقی به حساب نمی‌آیند، اما با وسعت دادن به تعریف می‌توان این موارد را هم جزء فضایل اخلاقی گنجانند. برای نمونه، از نظر برخی از خرده‌فرهنگ‌ها که به سلامتی اهمیت زیادی می‌دهند، افرادی که غذاهای پرچرب مثل چیزبرگر می‌خورند، به لحاظ اخلاقی در مرتبه نازل‌تری قرار دارند (Haidt 2001: 817).

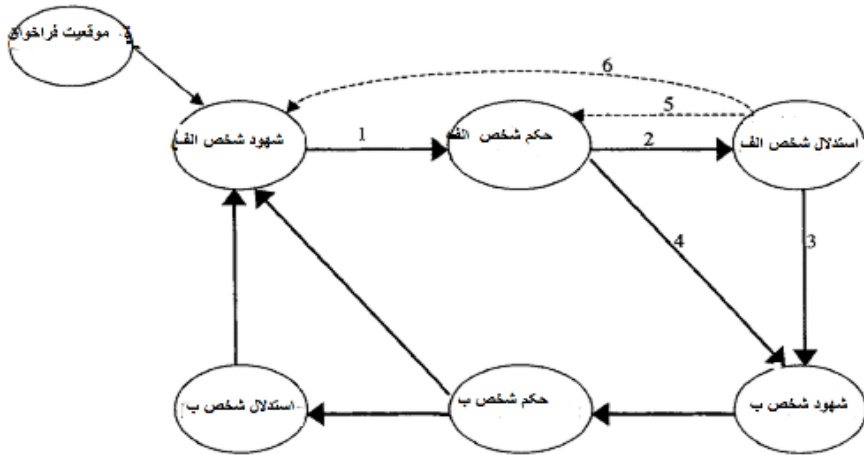
ب. استدلال اخلاقی: خصوصیت اصلی استدلال اخلاقی و هر استدلالی این است که در یک مرحله انجام نمی‌شود بلکه مُستدل در فرایند استدلال اخلاقی چندین گام تا رسیدن به حکم برمی‌دارد. ویژگی مهم دیگر این است که دست کم پاره‌ای از این مراحل آگاهانه رخ می‌دهند. آگاهانه بودن فرایند استدلال اخلاقی به این معناست که استدلال اخلاقی، فرایندی است، از روی قصد، قابل کنترل و همراه با جدّ و جهد، و مُستدل از فرایند استدلال و پیشروی خود آگاهی دارد؛ بنابراین، استدلال اخلاقی به مثابه یک فعالیت ذهنی آگاهانه، عبارت است از تغییر شکل دادن در اطلاعات معینی از افراد

برای رسیدن به حکم اخلاقی (ibid: 818).

ج. شهود اخلاقی: به طور کلی هر حکم، راه حل یا نتیجه‌ای که به طور ناگهانی و بدون زحمت در آگاهی حاضر شود را امری شهودی می‌گویند. تقابل بین استدلال و شهود، تقابل بین شناخت و عدم شناخت نیست. استدلال، شهود و هیجانی که متضمن ارزیابی است، همه از اقسام شناخت^۱ به شمار می‌آیند. تقابل بین شهود/هیجان و استدلال، تقابل بین دو نوع شناخت نیست. مهم‌ترین تمایز بین این دو شناخت در این است که شهود به نحو سریع، به سهولت/بدون جدّ و جهد و خودکار رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که نتیجه و نه فرایند نزد آگاهی در دسترس است. شهود اخلاقی از طریق گام‌های تحقیق، ارزیابی شواهد یا استنتاج نتیجه به دست نمی‌آید. شهود اخلاقی، حضور ناگهانی حکم اخلاقی در آگاهی در قالب‌هایی مانند خوب- بد یا دوست داشتن- بیزار بودن است. شهود اخلاقی، فرایندی روان‌شناختی است شبیه به حکم زیبایی‌شناختی؛ فرد یک رویداد را می‌بیند یا می‌شنود آنگاه بلافاصله احساسی حاکی از رضایت و تائید یا عدم تائید در او شکل می‌گیرد (ibid).

هیجانان اخلاقی، یک نوع شهود اخلاقی هستند، با این تفاوت که اکثر شهودهای اخلاقی ملایم و ظریف هستند و به سطح هیجانی نمی‌رسند. تعداد اندکی از شهودهای ما در قالب هیجانان بروز پیدا می‌کنند. برای نمونه، وقتی روزنامه می‌خوانیم واکنش‌های خودکار آنی و گذرای بسیاری از رضایت و تائید یا عدم تائید به آگاهی ما منتقل می‌شود اما کمتر به خشم و ترسی پایدار و محرک منتهی می‌شود (Haidt 2004: 60). پاره‌ای از هیجانان هم، واکنش‌هایی زیستی در جهت سازگاری با یک موقعیت‌اند. واکنش‌های هیجانی هورمونی، شهودی نیستند؛ بلکه عناصر شناختی هیجان، مثلاً ارزیابی رخدادهای زیرمجموعه شهودات قرار می‌گیرند. این ارزیابی‌ها، به حسب این که آیا چیزی در جهت منافع و اهداف است یا در تقابل با آن‌ها، نوعی پردازش اطلاعات به حساب می‌آیند.

مدل شهود‌گرای اجتماعی هایت متشکل از ۶ حلقه است (شکل ب):



(شکل ب) مدل شهودگرایی اجتماعی. فرایند حکم اخلاقی برای شخص آ در ۶ حلقه ترسیم شده است: ۱. حکم شهودی؛ ۲. استدلال پسینی؛ ۳. اقتناع مستدل؛ ۴. اقتناع اجتماعی؛ ۵. حکم مستدل؛ ۶. تأمل شخصی. حلقه ۵ و ۶ به خاطر اینکه کمتر روی می‌دهند، با نقطه چین ترسیم شده است (Haidt 2001: 815).

حلقه نخست. حکم شهودی: مدل شهودگرایی اجتماعی بر پایه این ایده است که حکم اخلاقی، محصول ذهنی است که مدام در حال ارزیابی است. مغز به حسب منافع و تهدیداتی که پیش رو دارد پیوسته در حال ارزیابی پدیدار هست تا رفتار خود را برای کسب سود بیشتر و زیان کمتر سازگار و منطبق کند. مغز حیوانات چنین ارزیابی‌ای را هزاران بار در روز بدون نیاز به استدلال آگاهانه برای نزدیکی به اشیاء یا دوری از آنها انجام می‌دهد. حکم اخلاقی مانند حکم زیباشناختی، سریع، بدون جدّ و جهد و به نحو شهودی رخ می‌دهد. وقتی رفتاری خشونت‌آمیز را مشاهده می‌کنیم یا حق‌شناسی و قدردانی کسی به گوش ما می‌رسد، برقی^۱ آنی از ارزیابی این رفتار را تجربه می‌کنیم که تبیین دقیق آن بسیار مشکل است. تجربه آگاهانه ستایش یا سرزنش، از جمله باور به درستی یا نادرستی یک عمل، حکمی اخلاقی است. بین جرعه شهودی و تجربه آگاهانه پیوند محکمی برقرار است، اما چنین نیست که هر تجربه شهودی لزوماً به حکم اخلاقی

1. flash

آگاهانه منتهی شود. گاه با وجود تجربه شهودی منفی از رفتار یک گروه به سبب ارزش‌های دیگر این گروه، در برابر این شهود منفی مقاومت می‌کنیم و مانع از تأیید آگاهانه حکم اخلاقی می‌شویم (Haidt 2008: 188).

حلقه دوم. استدلال پس از آن/پسینی^۱: شهودگرای اجتماعی بر این باور است که استدلال اخلاقی معمولاً پس از حکم شهودی می‌آید و به حکم اخلاقی صادرشده می‌پردازد. مُستدل سعی می‌کند تا حکم شهودی پیشین خود را تبیین کند و برای تأیید آن دلیل فراهم کند. این ادعا همان ادعایی است که هیوم پیش‌ازین گفته بود: «عقل خادم انفعالات است». نیسبت و ویلسن^۲، کوهن^۳ و کوندا^۴ تحقیقات مشابهی در تأیید این ادعا انجام داده‌اند (ibid).

این ادعا که افراد برای تبیین رفتارها، گزینش‌ها و داورهای پیشین خود دلیل تراشی می‌کنند، افسانه‌سازی^۵ نام دارد. برای تأیید این ادعا، می‌توان به تحقیقات گازانیکا^۶ بر روی بیمارانی با مغز دوپاره^۷ اشاره کرد. مغز از دو نیمکره چپ و راست تشکیل شده است. نیمکره چپ اطلاعات خود را از نیمه راست می‌گیرد (مثلاً گوش، چشم و بازوی راست) و دستورات خود را برای نیمه راست بدن (مثلاً حرکت بازوی راست) می‌فرستد. نیمکره راست مغز اطلاعات خود را از نیمه چپ می‌گیرد و حرکات بدن در آن نیمه را کنترل می‌کند. هر کدام از نیمکره‌های مغز، وظیفه خاصی دارند؛ مثلاً گفتار و تحلیل از وظایف نیمکره چپ و تشخیص چهره از وظایف نیمکره راست است. مغز پستانداران از

1. the post hoc reasoning
2. Nisbett, R. E. & Wilson, T. D. (1977). Telling more than we can know: Verbal reports on mental processes, *Psychological Review*, 84, pp.231-259.
3. Kuhn, D. (1991). *The skills of argument*, Cambridge, England: Cambridge University Press.
4. Kunda, Z. (1990). The case for motivated reasoning, *Psychological Bulletin*, *JOS*, pp. 480-498.
5. confabulation
6. Gazzaniga, M. S. (1985). *The social brain*. New York: Basic-Books.
7. split-brain

دو نیمکره تشکیل شده که توسط جسم پینه‌ای^۱ به هم پیوند خورده‌اند. در یک فرد سالم، مغز به صورت یک کل یکپارچه عمل می‌کند و داده‌های یک نیمکره از طریق جسم پینه‌ای به نیمکره دیگر منتقل می‌شود. ارتباط بین دو نیمکره در پردازش اطلاعات بسیار مفید است، اما گاه این ارتباط مشکل آفرین می‌شود. برای نمونه، وقتی یک فرد دچار حمله صرع می‌شود، حمله صرعی که در یک نیمکره آغاز شده از طریق جسم پینه‌ای به نیمکره دیگر هم منتقل می‌شود و تمام مغز را درگیر می‌کند. از این رو، برای جلوگیری از گسترش صرع، این جسم را قطع می‌کنند. به افرادی که جسم پینه‌ای آن‌ها قطع شده، یا به طور مادرزادی وجود ندارد، دویاره مغزی می‌گویند.

گازانیکا از بیماران می‌خواهد که به نقطه‌ای در وسط پرده نگاه کنند. آنگاه کلمه یا تصویری از یک شیء را بسیار سریع مثلاً یک‌دهم ثانیه در طرف راست نقطه نشان می‌دهد. اگر تصویری از یک کلاه در طرف راست نقطه نشان داده شود، نیمکره چپ این تصویر را (پس از پردازش‌های بصری) دریافت می‌کند. در این صورت وقتی گازانیکا از آزمودنی‌ها می‌پرسد که چه می‌بینید؟ آن‌ها در جواب می‌گویند: کلاه؛ زیرا توانایی گفتاری به عهده نیمکره چپ است؛ اما اگر تصویر کلاه در سمت چپ نقطه نشان داده شود، تصویر فقط به نیمکره راست فرستاده می‌شود و کنترل گفتار به عهده این نیمکره نیست. در این صورت وقتی گازانیکا از آزمودنی‌ها می‌پرسد که چه چیزی را دیده‌اید؟ نیمکره چپ آن‌ها می‌گوید: هیچ چیز.

وقتی گازانیکا برای هر نیمکره تصاویر متفاوتی نشان داد، اتفاق جالب‌تری افتاد. او تصویر پنجه یک جوجه را در طرف راست نشان داد. تصویری از یک خانه و ماشینی پوشیده از برف را هم در طرف چپ نشان داد. سپس به بیمار مجموعه‌ای از تصاویر را نشان داد و از آن‌ها خواست که با دست خود به تصاویری اشاره کنند که با تصاویر قبلاً دیده شده جور دربیاید. دست راست بیمار به تصویری از یک جوجه اشاره کرد (که با پنجه جوجه که نیمکره چپ دیده بود جور درمی‌آمد)؛ اما دست چپ به تصویر پاره

اشاره کرد (که با تصویر صحنه برف که به نیمکره راست ظاهر شده بود جور درمی آمد). وقتی گازانیگا از بیمار خواست که این دو واکنش خود را تبیین کند، بیمار پاسخ نداد که او نمی داند که چرا دست چپ او به پارو اشاره کرده است؛ بلکه در جواب، پاسخ داد که پنجه جوجه با جوجه جور درمی آید و شما به پارو نیاز دارید تا کثافات جوجه را تمیز کنید.

به نظر گازانیگا، نیمکره چپ مغز به مثابه مفسری می ماند که حتی در صورت عدم دسترسی به دلایل و انگیزه های شخص، کارش تفسیر کارهای او است. برای نمونه، اگر تصویری از کلمه «راه رفتن» به نیمکره راست نشان داده شود، بیمار ممکن است شروع به راه افتادن کند؛ و اگر از او پرسید که چرا برخاسته و راه افتاده است، شاید در جواب شما بگوید که قصد خریدن نوشابه دارد (Haidt 2006: 7-8).

حلقه سوم. اقناع مستدل^۱: بنا بر مدل شهودگرایی اجتماعی، استدلال اخلاقی به نحو گفتاری^۲ برای توجیه احکام پیشین فرد برای دیگران اقامه می شود. البته استدلال های اخلاقی به ندرت در اقناع دیگران کامیاب بوده اند. به نظر هایت از آنجا که گزاره های اخلاقی دارای مؤلفه عاطفی هستند، اقناع مستدل از طریق استدلال های الزام آور منطقی راه به جایی نمی برند بلکه با برانگیختن شهودات جدید گرانبار از عاطفه است که می توان در شنونده اثر گذاشت. اهمیت به کارگیری اقناع عاطفی برای تغییر در نگرش های مبتنی بر عاطفه از سوی ادواردز و ون هپل^۳ و شاویت^۴ نشان داده شده است (Haidt 2001: 819). برای نمونه، یک فعال سیاسی در استدلال علیه ختنه دختران که در پاره ای از فرهنگ ها متداول است، چنین می گوید: ختنه دختران از مصادیق آشکار بدرفتاری با کودکان است. نجات ندادن دختران از این اقدام وحشیانه، شکلی از تبعیض نژادی است؛

1. reasoned persuasion

2. verbally

3. Edwards, K. & von Hippel, W. (1995). Hearts and minds: The priority of affective versus cognitive factors in person perception, *Personality and Social Psychology Bulletin*, 21, pp. 996-1011.

4. Shavitt, S. (1990). The role of attitude objects in attitude formation, *Journal of Experimental Social, Psychology*, 26, pp. 124-148.

اقدامی که در پی محروم کردن دختران از حق خدادادی‌شان است. استدلال‌هایی که می‌توان از دل این جمله‌ها در آورد همه در جهت تحریک و برانگیختن هیجان و شهود شنونده است. برای تغییر در نگرش سوارکار باید فیل را رام کرد و رام کردن فیل در گرو تغییر در هیجان‌ات و شهودات اوست؛ بنابراین، اقناع مُستدل ضرورتاً از طریق دلایل منطقی نیست بلکه دلایلی که افراد برای یکدیگر ارائه می‌کنند، کوششی است برای راه‌اندازی/فعال کردن جرقه‌های شهودی در آن‌ها (Haidt 2008: 190-191).

حلقه چهارم. اقناع اجتماعی: از نظر شهودگرای اجتماعی به دلیل این که افراد با هنجارهای گروه بسیار هماهنگ‌اند و به آن‌ها خو گرفته‌اند، صرف این که دوستان، هم‌پیمانان و آشنایان آن‌ها حکمی اخلاقی دارند تأثیر مستقیمی روی آن‌ها می‌گذارد؛ حتی اگر به آن‌ها دلیل قانع‌کننده‌ای هم داده نشود. با توجه به تحقیقات روانشناسی اجتماعی، تأثیر چنین نیروهای اجتماعی تنها در هماهنگی‌های بیرونی ما نیست بلکه در بسیاری از موارد احکامی که افراد به نحو خصوصی هم به آن باور دارند شکل یافته از احکام دیگران است. خصوصاً در مواردی که ابهام وجود دارد، احکام افراد بسیار تحت تأثیر ارزیابی و تفسیر دیگران قرار دارد. در پاره‌ای دیگر از پژوهش‌ها، افراد باورهای خود را با باورهای دیگران سازگار می‌کنند نه صرفاً به خاطر اطلاعات مفیدی که دیگران در اختیار آن‌ها می‌گذارند بلکه به خاطر تعامل یا انتظار تعاملی است که در آینده با آن‌ها دارند. افراد پیش‌فرض‌های اولیه و داوری‌های شهودی اخلاقی‌ای دارند که به راحتی نمی‌توانند گریزی از آن‌ها داشته باشند، اما گاه با بحث و گفتگوی اخلاقی با دیگران، می‌توان فیل سرکش درونی را آهسته آهسته به سمت دیگری سوق داد.

حلقه پنجم. حکم مُستدل: گاه می‌توان از طریق استدلال و منطقی و نادیده گرفتن شهود اولیه به حکم اخلاقی رسید. در این موارد، استدلال حقیقتاً عامل بی‌واسطه در حکم اخلاقی است و نمی‌توان آن را بنده هیجان‌ات خواند؛ اما باید توجه داشت که چنین مواردی اندک و عمدتاً در میان اصحاب فکر و فلسفه است. همچنین پاره‌ای از این موارد ممکن است توهم باشد و در واقع همان استدلال در جهت توجیه حکم پیشین شهودی

باشد. در بسیاری از مواردی که استدلال به نحو بی‌واسطه و مستقلاً به حکم اخلاقی می‌رسد، درجایی است که شهود اولیه، ضعیف و توانایی پردازش ذهنی، قوی است. در مواردی هم که حکم مُستدل با یک شهود قوی در تعارض قرار می‌گیرد، فرد، دارای نگرشی دوگانه می‌شود و فرد اگرچه حکم مُستدل خود را به زبان می‌آورد اما حکم شهودی او در سطحی زیرین به حیات خود ادامه خواهد داد.

حلقه ششم. تأمل شخصی: فرد می‌تواند در فرایند تأمل و تفکر شخصی خود درباره چیزی به شهود تازه‌ای برسد که در تناقض با حکم شهودی اولیه باشد. یکی از شیوه‌ها برای رسیدن به شهودهای جدید، نقش‌پذیری است. مطابق با دیدگاه عقل‌گرایانی همچون پیازه و کُبرگ، شخص می‌تواند خود را جای کس دیگری بنهد و از زاویه دید او به مسأله نگاه کند. با این کار شما می‌توانید دیگری را درک کنید و واکنش‌های همدلانه‌ای با او داشته باشید؛ بنابراین فرد می‌تواند با نقش‌پذیری، چندین شهود رقیب را تجربه کند. دست‌آخر ممکن است حکم نهایی در راستای حکم شهود قوی‌تر باشد یا با به‌کارگیری عقل و سنجش دلایل موافق و مخالف یا اعمال قاعده یا اصلی، داوری نهایی انجام شود. این شیوه را می‌توان واقعاً استدلال ورزی نامید؛ زیرا مطابق با تعریف پیشین ما از استدلال است: فرایند حکم، محدود به یک مرحله نیست و آگاهانه رخ می‌دهد (ibid: 193-196).

هایت در تائید مدل شهود‌گرای اجتماعی خود، آزمایش‌هایی را ترتیب داده است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود. ادعای اصلی این آزمایش‌ها این است که حکم شهودی، ابتدا می‌آید و استدلال، به نحو پسینی و در جهت موجه‌سازی حکم پیشین شهودی.

۲-۱. آزمایش اول

آزمودنی‌ها (افراد مورد آزمایش) سی نفر دانشجوی دوره لیسانس از دانشگاه ویرجینیا هستند. برای هریک از آن‌ها چهار داستان طرح می‌شود:

۱. داستان آدم خواری: جنیفر در آزمایشگاه آسیب‌شناسی^۱ به‌عنوان دستیار تحقیق مشغول به کار است. این آزمایشگاه، برای دانشجویان پزشکی، جسد‌های انسان را فراهم می‌کند. جسد‌ها از آن افرادی است که بدن خود را برای تحقیقات پزشکی، اهدا کرده‌اند. شبی از شب‌ها، جنیفر هنگام ترک آزمایشگاه با جسدی که برای روز بعد به کناری گذاشته شده است، مواجه می‌شود. جنیفر، به دلایل اخلاقی، گیاه‌خوار است. به نظر او، کشتن حیوانات برای غذا کار نادرستی است. جنیفر می‌داند که این جسد پس از تشریح سوزانده خواهد شد؛ از این رو، به نظرش نامعقول می‌آید که چرا گوشتی که قابل خوردن است باید کاملاً تلف شود؛ بنابراین، تکه‌ای از گوشت جسد را می‌برد و برای پختن به خانه می‌آورد. متوفی، به‌تازگی در اثر حمله قلبی فوت کرده و نیز، گوشت او کاملاً پخته شده است؛ برای همین، خوردن گوشت این جسد هیچ‌گونه خطر بیماری را متوجه کسی نمی‌کند.

سؤال: آیا جنیفر، کار درستی انجام داده است؟

۲. داستان زنا‌ی با محارم: جولیا و مارک، خواهر و برادر هستند. آن‌ها برای گذراندن تعطیلات تابستانی دانشگاه، باهم به مسافرت می‌روند. در یکی از شب‌های تعطیلات، برای سرگرمی و خوش‌گذرانی، تصمیم می‌گیرند که باهم رابطه جنسی برقرار کنند. این کار برای آن‌ها جذاب به نظر می‌رسد و دست‌کم تجربه جدیدی برای هر دوی آن‌ها به حساب می‌آید. جولیا از قبل قرص ضد بارداری مصرف کرده است؛ مارک هم برای اطمینان بیشتر از کاندوم استفاده می‌کند. آن‌ها از رابطه جنسی بسیار لذت می‌برند و تصمیم می‌گیرند که دیگر این کار را تکرار نکنند و راز خود را پیش هیچ‌کسی فاش نکنند. این رابطه جنسی هیچ‌گاه آن‌ها را از هم دور نکرد، بلکه سبب صمیمیت بیشتر را نیز فراهم کرد.

سؤال: آیا جولیا و مارک، کار درستی انجام داده‌اند؟

۳. داستان سوسک: مصاحبه‌کننده در قوطی آب سیب را باز می‌کند و مقداری از آن

را در لیوانی می‌ریزد. سپس از آزمودنی می‌خواهد که جرعه‌ای از آن را بنوشد. پس از این که آزمودنی از آب سیب میل کرد، مصاحبه‌گر، جعبه پلاستیکی سفیدی را روی میز می‌گذارد و به او می‌گوید، درون این جعبه، سوسک استریلیزه شده وجود دارد. این سوسک‌ها از شرکت تجهیزات آزمایشگاهی خریداری شده‌اند؛ در محیط کاملاً تمیزی پرورش یافته‌اند و برای اطمینان، سوسک‌ها مجدداً ضد عفونی شده‌اند به گونه‌ای که هیچ نوع میکروبی نمی‌تواند در آن‌ها وجود داشته باشد. آنگاه مصاحبه‌کننده، با چای صاف کن، سوسک‌ها را در آب سیب غوطه‌ور می‌کند.

سؤال: آیا اکنون حاضرید جرعه‌ای از این آب سیب را بنوشید؟

۴. داستان روح: مصاحبه‌کننده کاغذی را جلوی آزمودنی قرار می‌دهد و می‌گوید، اگر شما این کاغذ را امضا کنید به شما دو دلار داده می‌شود. پس از امضا، شما می‌توانید کاغذ را فوراً پاره کنید و حتی تکه‌های آن را نیز نزد خود نگهداری کنید.

مفاد نامه:

این جانب...، به موجب این دست خط، روح خود را پس از مرگ به مبلغ ... به... فروختم.

محل امضا...

پی‌نوشت: این فرم، بخشی از یک آزمایش روان‌شناختی است و به هیچ وجه قراردادی قانونی یا الزام‌آور نیست (Haidt 2012: 49-51).

اگر مدل هایت صحیح باشد، آزمودنی‌ها باید حتی در غیاب دلیل هم دست از حکمشان برندارند؛ و اگر این مدل صحیح نباشد، آزمودنی‌ها بین حکم و استدلال پیوند محکمی برقرار می‌کنند و درصدد اقامه استدلال بر حکمشان برمی‌آیند و تن به حکم بی‌دلیل نمی‌دهند. در فرایند آزمون، مصاحبه‌کننده، اسکات مرفی^۱، تمام تلاش خود را می‌کند تا استدلالی را که آزمودنی‌ها برای حکمشان می‌آورند، به چالش بکشد.

بنا بر نتایج این آزمایش، در داستان اول، ۱۳٪ آزمودنی‌ها حکم ابتدایی به جواز

دادند که پس از بحث با آزمونگر، حکم نهایی آن‌ها به جواز به ۲۸٪ افزایش یافت (درصد تغییر: ۱۷٪). در داستان دوم، ۲۰٪ آزمودنی‌ها، حکم ابتدایی به جواز دادند که پس از بحث با آزمونگر، حکم نهایی به ۳۲٪ افزایش یافت (درصد تغییر: ۱۷٪). در داستان سوم، ۳۷٪ آزمودنی‌ها، در ابتدا حکم به جواز دادند که پس از بحث با آزمونگر، حکم نهایی به ۴۷٪ افزایش یافت (درصد تغییر: ۱۰٪). در داستان چهارم، ۲۳٪ آزمودنی‌ها در ابتدا حکم به جواز دادند که پس از بحث با آزمونگر، حکم نهایی به ۴۰٪ افزایش یافت (درصد تغییر: ۲۳٪). میانگین در صد تغییرات ۱۶٪ است که تفاوت چندان زیادی به حساب نمی‌آید (Haidt 2000: 8-9).

به بیان دیگر، اکثر آزمودنی‌ها بلافاصله حکم به عدم جواز کرده‌اند، سپس برای حکم شهودی خود دنبال دلیل قانع کننده‌ای بوده‌اند. وقتی آزمونگر، با استدلال‌های خود، استدلال آزمودنی‌ها را به چالش می‌کشد، آزمودنی‌ها دست از حکم شهودی برنداشتند، بلکه در پی اقامه دلیل دیگری برمی‌آمدند. گاهی هم که آزمونگر بحث را ادامه می‌داده و تک تک استدلال آزمودنی‌ها را نقد می‌کرده، علی‌رغم اینکه دست آزمودنی‌ها از دلیل خالی می‌شده، باز از حکم شهودی خود دست برنمی‌داشتند. کار به جایی می‌رسیده که آزمودنی‌ها سرگشته می‌شدند و به دلایل مضحکی استناد می‌کردند و بر حکم شهودی خود پای می‌فشردند. از این رو، به نظر می‌رسد که حکم شهودی و استدلال، مجزای از یکدیگرند؛ یکی (حکم)، برآمده از دیگری (استدلال) نیست. بلکه ابتدا شهود می‌آید و آنگاه، استدلال برای توجیه آن.

۲-۲. آزمایش دوم

یکی از همکاران هایت به واسطه هیپنوتیزم کاری می‌کند که آزمودنی‌ها وقتی برخی از کلمات را می‌بینند، نسبت به آن‌ها احساس تنفر/دل‌به‌هم‌خوردگی پیدا کنند. مثلاً، برای نیمی از آزمودنی‌ها کاری می‌کند که نسبت به کلمه (often/اغلب) و برای نیم دیگر کاری می‌کند که نسبت به کلمه (take/گرفتن) احساس تهوع پیدا شود. پس از هوشیاری

آزمودنی‌ها، برای آن‌ها ۶ داستان طرح می‌شود و در متن آن‌ها کلمات *take* و *often* به کار برده می‌شود. این ۶ داستان دربارهٔ نقض‌های اخلاقی است؛ از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که دربارهٔ آن‌ها داوری کنند. برای نمونه، یک داستان دربارهٔ یکی از اعضای کنگره است که می‌گوید: «باید با رشوه و فساد مبارزه کرد»؛ درحالی‌که خودش از لابی‌های تنباکو رشوه می‌گیرد (*take*). به‌طور میانگین، هر یک از آزمودنی‌هایی که با کلمهٔ کدگذاری و القاشدهٔ خودشان مواجه می‌شوند نسبت به آن داستان احساس تنفر بیشتر و شدیدتری می‌کنند و آن را به لحاظ اخلاقی بسیار نادرست‌تر می‌دانند. از همین جا می‌توان نقش شهود را در داوری هر یک از آزمودنی‌ها دید.

نکتهٔ جالب این آزمایش این است که هایت و همکارانش، داستان هفتمی برای آزمودنی‌ها مطرح کردند به این مضمون که «دَن مسؤول انجمن دانشجویی است. این ترم او مسؤول برنامه‌ریزی برای بحث و گفتگو دربارهٔ موضوعات دانشگاهی است. دَن تلاش می‌کند تا موضوعاتی را بردارد/اغلب انتخاب کند (*take/often*) که هم برای استاد جذاب باشد و هم برای دانشجو تا بدین طریق انگیزه برای بحث فراهم شود». مفاد داستان هفتم دلالت بر هیچ‌گونه نقض اخلاقی نمی‌کند. از این رو، پیش‌بینی هایت این است که باوجود القاء حالت تنفر نسبت به این کلمات، به خاطر نبود هیچ‌گونه نقض اخلاقی در داستان هفتم، آزمودنی‌ها احساس تنفرشان را نادیده می‌گیرند. طبق نتایج این آزمون، همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، بسیاری از آزمودنی‌ها رفتار و عمل انجام شده در داستان را درست می‌دانستند، اما به خلاف پیش‌بینی، باز هم یک‌سوم آزمودنی‌ها چنین رفتار و عملی را به لحاظ اخلاقی نادرست دانسته و محکوم می‌کردند. از آنجا که آزمودنی‌ها از پیش تحت تأثیر حکم شهودی‌شان بودند برای توجیه حکمشان دلایل بی‌معنی و مُضحکی می‌ساختند (Wheatley 2005: 782-783)؛ و این یعنی، ابتدا شهود می‌آید و آنگاه استدلال.

۲-۳. آزمایش سوم

بنا بر یافته‌های علوم عصب‌شناختی، با اسکن کردن آزمودنی‌ها به وسیلهٔ تصویربرداری

تشدید مغناطیسی کارکردی (fMRI)^۱، مشخص شد که مناطقی از مغز آزمودنی‌ها که به هیجان مربوط‌اند، در مقایسه با مناطقی از مغز آزمودنی‌ها که به حافظه کاری و استدلال مربوط‌اند، هنگام حکم اخلاقی (مثلاً، هنگام حکم اخلاقی درباره‌ی داستان زنا با محارم) فعالیت آن‌ها افزایش پیدا می‌کند؛ بنابراین، به خلاف ادعای عقل‌گرایان، هیجان‌ات در حکم اخلاقی، نقشی بنیادی ایفا می‌کنند (Greene 2002: 518-519).

۳. نقد و بررسی دیدگاه‌های

جاشوا گرین^۲ با تأکید بر نقش هیجان‌ات در حکم اخلاقی بر این باور است که تأمل و استدلال نیز نقشی بنیادین در حکم اخلاقی ایفا می‌کند و با استدلال اخلاقی نیز می‌توان دیدگاه اخلاقی دیگران را تغییر داد. گرین برای تأیید ادعای خود، آزمایشی ترتیب داده است:

۳-۱. آزمون تأمل مستدل

گرین برای توجه به نقش استدلال در حکم اخلاقی آزمایش تأمل مستدل را مطرح می‌کند. تأمل مستدل، دو ویژگی دارد: ۱. حساسیت^۳ به قوت استدلال؛ ۲. امتداد زمانی^۴. فرایند حکمی که نتواند بین استدلال قوی و ضعیف تمایز بگذارد، به سختی می‌توان آن را استدلال نامید. همچنین، فرایند حکمی که نسبت به قوت استدلال حساس باشد اما بلافاصله رخ بدهد، ممکن است که به امری شهودی متصف شود؛ بنابراین، در این آزمایش، اثر قوت استدلال و زمان تأمل بررسی می‌شود.

برای آزمودنی‌ها داستان زنا با محارم بازگو می‌شود. سپس، یک دلیل قوی یا یک دلیل ضعیف به نفع برقراری رابطه جنسی و در دفاع از این ادعای ضد شهود، به آزمودنی‌ها ارائه می‌شود.

-
1. functional magnetic resonance imaging
 2. Joshua Greene
 3. sensitivity
 4. temporal duration

در این آزمون ۴ صورت متصور است: ۱. استدلال قوی + واکنش زمان‌دار/تأخیری؛
۲. استدلال قوی + واکنش آنی؛ ۳. استدلال ضعیف + واکنش زمان‌دار/تأخیری؛ ۴.
استدلال ضعیف + واکنش آنی.

آزمودنی‌ها باید با سرعت خودشان استدلال را بر روی صفحه مونیتر بخوانند.
پس از آن، تقریباً برای نیمی از آزمودنی‌ها به‌طور تصادفی، مقرر شد که بر روی استدلال
۲ دقیقه بیشتر فکر کنند؛ در خلال این زمان، استدلال بر روی صفحه مونیتر باقی می‌ماند.
به دنبال استدلال، همه آزمودنی‌ها مقبولیت رفتار جولیا و مارک را با نمره ۷-۱۰ ارزیابی
می‌کنند.

بنا بر نتایج آزمون، تأمل مستدل بر روی حکم اخلاقی تأثیر گذار بود. به‌خصوص
این که تأثیر متقابلی بین استدلال قوی و افزایش زمان تأمل وجود دارد. زمان اضافی،
آزمودنی‌ها را به تأمل بر روی استدلال ترغیب کرده بود. در این آزمون به تأثیر معنادار
زمان تأمل می‌توان پی برد. بر استدلال قوی با واکنش آنی و بدون زمان تأمل، اثر خاصی
مترتب نبود. در واقع، فرق زیادی بین استدلال ضعیف با واکنش آنی و استدلال قوی با
واکنش آنی وجود نداشت. تأمل نه تنها اثر قوت استدلال را افزایش داد، بلکه وقتی
آزمودنی‌ها از طریق افزایش زمان به تأمل ترغیب نشدند و واکنشی آنی کردند، قوت
استدلال اثربخشی خودش را از دست داد. بر طبق این آزمون، استدلال قوی، قانع‌کننده‌تر
از استدلال ضعیف است، اما تنها وقتی که آزمودنی‌ها به تأمل ترغیب شوند (Paxton
2011: 7-10).

به نظر می‌رسد که آزمایش تأمل استدلالی نمی‌تواند نقض دیدگاه هایت باشد؛ زیرا
۱. از نظر هایت، اگرچه بنیان‌های شهودی اخلاقی انسان‌ها یکسان است اما فرهنگ
جوامع مختلف با ویرایش و تصحیح این مبانی، می‌تواند تا حدی نظام‌های اخلاقی
متفاوتی را بر پا کند و به آن‌ها شکل خاصی را بدهد. اخلاق آزمودنی‌های گرین که به
جامعه دانشگاهی آمریکا متعلق است، بر پایه اخلاق خود آیینی^۱ است و قابل تعمیم به اکثر

1. ethics of autonomy

آدمیان نیست. در اخلاق خود آیینی، اولویت با فرد است و نظم و قاعده اخلاقی برای افزایش حق انتخاب، خود آیینی و حقوق فردی است؛ بنابراین، اگر آزمایش تأمل مستدل در جامعه‌ای دیگر انجام شود، چنین نتایجی را نخواهد داشت.

به بیان دیگر، حرف اساسی هایت این است که ذهن آدمی به نحو تکاملی مجهز به ۶ بنیان شهودی اخلاقی است. پاره‌ای از فرهنگ‌ها یا خرده فرهنگ‌ها ممکن است، به واسطه آموزه‌های فرهنگی - اجتماعی، اخلاقیات خود را تنها بر پایه برخی از این بنیان‌های شش‌گانه شهودی مبتنی کرده باشند. برای نمونه، ممکن است اخلاق در پاره‌ای از فرهنگ‌های غربی بر بنیان شهودی آسیب تمرکز یافته باشد، از این رو، با استدلال قوی (مثلاً استناد به حقوق فردی و عدم آسیب به دیگری) بتوان پاره‌ای از آزمودنی‌های متعلق به یک جامعه آماری خاص را برای حکم به جواز (زنای با محارم) قانع کرد؛ اما چنین نیست که مبنای اخلاقی بودن یک عمل فقط مبتنی بر اخلاق خود آیینی و قاعده آسیب نرساندن به دیگری باشد، بلکه در بسیاری از فرهنگ‌ها، مانند هند یا حتی پاره‌ای از فرهنگ‌های غربی، با این که رفتاری منجر به آسیب به دیگری نمی‌شود اما از نگاه افراد آن فرهنگ آن رفتار به لحاظ اخلاقی نادرست است؛ چرا که در این فرهنگ‌ها علاوه بر بنیان شهودی اخلاقی مبتنی بر آسیب، بنیان شهودی اخلاقی تقدس/تنزل نیز فعلیت یافته و بسیاری از اخلاقیات آن‌ها بر این بنیان پی‌ریزی شده است (Haidt 1993: 625). از این رو، جامعه آماری گرین تنها درباره آزمودنی‌هایی است که به گروه بسیار کوچکی تعلق دارند و قابل تعمیم به دیگر افراد نیست؛ و اتفاقاً، یکی از امتیازات دیدگاه هایت همین است که قلمرو اخلاق را تنها محدود به اخلاق خود آیینی یا فرهنگی خاص نمی‌کند.

اگرچه باورها و انگیزش‌های اخلاقی ما ناشی از مجموعه‌ای از بنیان‌های شهودی اخلاقی است و نیز اگرچه حکم اخلاقی حاصل سیستم شهودی سریع و خودکار ماست، اما حکم اخلاقی بیشتر یک فرایند اجتماعی است تا عمل شخصی شناختی. مبانی شهودی اخلاقی، در اثر آموزه‌های فرهنگی یک جامعه ویرایش شده و شکل می‌گیرند. رونب‌های

اخلاقی متفاوت نیز از همین جاست؛ بنابراین، حکم اخلاقی، به نوعی یک محصول فرهنگی-اجتماعی است.

۲. اما نکته جالب این آزمایش این است که هنگامی که برای گروهی از آزمودنی‌ها دلیل قوی و برای گروه دیگر دلیل ضعیف، در جواز حکم به زنا با محارم، اقامه شد، تفاوت زیادی در حکم این دو گروه پدید نیامد. هر دو گروه از آزمودنی‌ها، دست از حکم شهودی اخلاقی خود (ممنوعیت زنا با محارم) برنداشتند و استدلال قوی‌تر، گروهی را نسبت به مجاز بودن این عمل، قانع‌تر از گروه دیگر نکرد. سپس گرین و همکارانش در آزمایش تغییری دادند. آن‌ها به پاره‌ای از آزمودنی‌ها اجازه ندادند که بلافاصله واکنش نشان دهند. کامپیوتر آن‌ها را واداشت تا پیش از اظهار حکم خود درباره رفتار جولیا و مارک دو دقیقه منتظر بمانند و حکم را به تأخیر بیندازند. در خصوص این آزمودنی‌ها، ابتدا فیل تمایل پیدا می‌کند و حکم شهودی به عدم جواز می‌دهد؛ اما جرقه‌های سریع عاطفی نسبت به این رفتار بیش از دو دقیقه دوام نمی‌آورد. در طول این مدت، میل فروکش می‌کند و سوارکار فرصت می‌یابد تا درباره استدلال تأمل کند. آزمودنی‌هایی که فرصت یافتند تا در خلال دو دقیقه در خصوص استدلال قوی تأمل کنند به نحو زیادی نسبت به رفتار جولیا و مارک تسامح نشان دادند. تأخیر، این فرصت را به این گروه از آزمودنی‌ها داد تا تأمل کنند و حکمی برخلاف شهود اولی کنند.

به عبارت دیگر، در شرایط نرمال، سوارکار از فیل دستور می‌گیرد اما اگر دو نفر را مجبور کنید که دور یک میز کنار هم بنشینند و چند دقیقه‌ای باهم گفتگو کنند، این امکان وجود دارد که فیل به توصیه‌های سوارکار و استدلال‌ها از منابع بیرونی دیگر توجه کند؛ بنابراین، شهود ابتدا می‌آید و تحت شرایط نرمال، ما را وامی‌دارد که به استدلال‌های پسینی اجتماعی بپردازیم؛ اما به شیوه‌هایی می‌توان این ارتباط را بیش از یک ارتباط دوطرفه قرارداد، و این نکته چیزی است که هایت هم آن را قبول دارد (Haidt 2012: 82-83).

نکته دیگری که باید در مورد دیدگاه هایت مدنظر قرارداد این است که هایت قبول

دارد که اگر درجایی شهود، ضعیف شد/باشد نقش استدلال در تعیین حکم تقویت می‌شود. به بیان دیگر، درجایی که شهود قوی وجود ندارد، جنبه استدلال تقویت می‌شود و حکم ضعیف شهود نادیده گرفته می‌شود.

۳-۲. نقض دوم

نقض دیگری که به دیدگاه هایت شده این است که بنا بر ادعای هایت، استدلال عمدتاً نقشی توجیه‌گر برای شهودهای ما دارد؛ به بیان دیگر، استدلال به نوعی در راستای حکم موکل خود، در پی به‌گرسی نشانیدن حرف اوست. فرد با استدلال‌های پسینی می‌خواهد حکم پیشین شهودی خود را در نظر دیگران موجه سازد. در واقع، در این رویکرد، نیروی استدلال عمدتاً در جهت هم‌افزایی با نیروی شهود تلقی شده است؛ اما به نظر می‌رسد دست کم در مواردی از جمله همکاری متقابل میان نژادی این‌گونه نباشد.

ریچسن^۱ و شلتون^۲ در پژوهشی تأثیر همکاری متقابل میان نژادی بر روی عملکرد شناختی اعضای گروه نژادی غالب را بررسی کرده‌اند. برای این پژوهش، آزمایشی را به این نحو ترتیب داده‌اند: ابتدا از ۵۰ آزمودنی سفیدپوست با آزمون تداعی نا آشکار (IAT)^۳، نگرش‌های نژادی ضمنی ناخودآگاه آن‌ها را اندازه‌گیری کرده‌اند. به این نحو که یک آزمونگر سفیدپوست، آزمودنی‌ها را به اتفاقی راهنمایی می‌کند. در این اتاق، کامپیوتری وجود دارد که بر صفحه مونی‌تورس اسامی سفیدپوستان و اسامی سیاه‌پوستان آشکار می‌شود. در صفحه کلید کامپیوتر دو کلید تعیین می‌شود؛ یکی از آن کلیدها دلالت بر واژه‌های خوشایند (مانند خوش‌شانس، لذت، اعتماد، گل، آرامش و خوشبختی) و دیگری دلالت بر واژه‌های ناخوشایند (مانند بدشانس، رنج، تنفر، بدبختی، شرارت و آسیب) می‌کند. با این آزمون می‌توان میزان سوگیری نژادی آزمودنی‌ها را سنجید. پس از این آزمون، از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که در همان لحظه آشکار شدن هر یک

1. Richeson
2. Shelton
3. implicit association tests

از اسامی، آن‌ها را با کلیدهای معین شده از صفحه کلید جفت و جور کنند. پس از این تکلیف، از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که پیش از انجام تکلیف شناختی دوم، به اتاق دیگری بروند و بین این دو تکلیف، با آزمونگری که در اتاق دوم است در انجام کاری با او همکاری متقابل انجام دهند. نیمی از آزمودنی‌ها به اتاقی فرستاده می‌شوند که در آن با آزمونگری سفیدپوست، همکاری متقابلی انجام دهند و نیم دیگر به اتاقی فرستاده می‌شوند که در آن با آزمونگری سیاه‌پوست همکاری متقابلی انجام دهند (مثلاً، آزمونگر پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و از آزمودنی می‌خواهد که درباره آن‌ها توضیح دهد). سپس آن‌ها به اتاق دیگری رفته تا تکلیف شناختی دوم خود را (استروپ)^۱ انجام دهند. در این آزمون، اسم چندرنگ را (مثلاً قرمز، آبی، زرد و سبز) با رنگی ناهمخوان از اسم آن رنگ می‌نویسند (مثلاً قرمز را با رنگ آبی، آبی را با رنگ زرد، زرد را با رنگ سبز و سبز را با رنگ قرمز) و برای آزمودنی‌ها در صفحه مونیتر نشان می‌دهند. از آزمودنی‌ها خواسته می‌شود که به رنگی که بر روی صفحه مونیتر ظاهر می‌شود، بدون در نظر گرفتن اسم آن، اشاره کنند. تکلیف دوم نیاز به دقت و توجه دارد و جزء فرایندهای شناختی کنترل‌شده آگاهانه است.

بنا بر داده‌های این آزمایش، آزمودنی‌هایی که دارای سوگیری نژادی بالایی بودند و بین دو تکلیف اول و دوم با آزمونگر سیاه‌پوست همکاری متقابلی داشته‌اند، از پس آزمون دوم برنیامدند. در این گروه از آزمودنی‌ها تداخل بازدارندگی در اجرای تکلیف دوم به وجود آمده است؛ اما نژاد آزمونگر در آزمودنی‌هایی با سوگیری نژادی پایین، تفاوتی را در نحوه عملکرد آن‌ها در اجرای تکلیف دوم به وجود نیاورده است. آزمودنی‌هایی با سوگیری نژادی بالا هنگام همکاری متقابل با آزمونگر سیاه‌پوست، در مقایسه با آزمودنی‌هایی با سوگیری نژادی پایین، رفتارهایشان را بیشتر تحت کنترل درآورده‌اند. در واقع، کار و همکاری متقابل آزمودنی‌هایی با سوگیری نژادی بالا با آزمونگر سیاه‌پوست، فشار بیشتری بر فرایندهای شناختی کنترلی و اجرایی آزمودنی‌ها

1. stroop task

آورده است؛ از این رو، این گروه نتوانسته‌اند تکلیف شناختی کنترل‌ی بعدی خود را به درستی اجرا کنند.

طبق داده‌های این آزمایش، چنین نیست که سیستم کنترل‌شده و آگاهانه ذهنی ما در جهت پیش برد اهداف سیستم خودکار و شهودی ما باشد و شأنی جز فرمان‌بری نداشته باشد. گاه نه تنها نیروی استدلال در راستای هم‌افزایی با نیروی شهودی ما نیست، بلکه در جهت تقابل با اوست. دست کم در پاره‌ای از موارد، این شهودها نیستند که قسمت کنترل‌شده و آگاهانه ما را به جهتی سوق می‌دهند، بلکه فرایندهای شناختی آگاهانه ماست که سعی می‌کنند تا با خودتنظیمی، واکنش‌های هیجانی ما را کنترل کنند. همین کنترل رفتارهای هیجانی سبب شد که نیروی شناختی کنترل‌شده آگاهانه آزمودنی‌ها در عملکرد شناختی بعدی تضعیف شود (Richeson 2003: 287-290).

به نظر می‌رسد که این آزمایش هم نمی‌تواند دلیل محکمی بر نقض دیدگاه هایت باشد؛ زیرا اولاً، این آزمایش اساساً ربطی به حکم اخلاقی ندارد. دیدگاه هایت درجایی است که ما مبانی شهودی اخلاقی داریم که پیش از عقل حکم اخلاقی می‌کنند. ثانیاً، کارکردهای استدلال گوناگون است؛ این که درجایی نقش کنترل‌ی ایفا می‌کند نافی ادعای نقش استدلال در بیشتر موارد (موجه‌سازی) نیست. مضافاً، این آزمایش ادعای اصلی هایت (حکم اخلاقی عمدتاً به واسطه شهودات اخلاقی پدید می‌آید) را نقض نمی‌کند.

۳-۳. نقض سوم

نقد دیگری که به هایت شده این است که هایت بر این باور است که از طریق حکم مستدل و تأمل شخصی می‌توان بر حکم اخلاقی تأثیر گذاشت. به نظر می‌رسد که استدلال می‌تواند به نحو دیگری بر شهودات اخلاقی اثر گذاشته و از این طریق در تعیین حکم اخلاقی نقش داشته باشد. استدلال پیشین می‌تواند به دو نحو، نوع خروجی سیستم شهودی را تعیین کند؛ از طریق ارزیابی شناختی و همچنین تصمیم آگاهانه به این که خود

را در معرض چه موقعیت‌هایی قرار دهیم. در این دو طریق تا حدی، فرایندهای کنترل‌شده پیشین تعیین می‌کنند که چه شهود خودکار ناخودآگاه سریعی بروز کند.

۳-۳-۱. ارزیابی شناختی

ارزیابی‌های شناختی تأثیر بسزایی در برانگیختگی واکنش‌های سریع و غیرارادی‌ای ما دارند. برای مثال، وقتی در لباس همسر خود شماره‌ای پیدا می‌کنید، این امر می‌تواند در یک فرد حسِ خشمناکی و در فرد دیگر حس کنجکاوی را برانگیزاند. برانگیختگی هریک از این حس‌ها به نوع ارزیابی و برداشت ما بستگی دارد. از این رو، یکی از مؤثرترین راه‌ها برای تغییر در واکنش‌های شهودی اخلاقی تغییر در طرز فکر و ارزیابی‌های فرد دربارهٔ یک موضوع است. در تأیید این روش، دندوی و گلدستین^۱ به آزمودنی‌ها سه فیلم از تصادف نشان دادند. آزمودنی‌هایی که به آن‌ها آموزش داده شده بود که چگونه نسبت به یک فیلم نگرشی تحلیلی و خالی از تعصب اتخاذ کنند، در مقایسه با افرادی که صرفاً از محتوای فیلم مطلع شدند، درد و تألم روانی کمتری نشان دادند.

توانایی «از چشم‌انداز دیگری نگریستن»، حاکی از انعطاف‌پذیری شناختی ماست. نگریستن از چشم‌انداز دیگری، سبب برانگیختگی هیجانانگیز همدلانه ما می‌شود. برای مثال، خشم از امتحان ندادن یک دانش‌آموز می‌تواند به غمخواری از او تبدیل شود اگر پی ببریم که علت غیبت، مرگ یکی از اعضای خانواده‌اش بوده است.

همدلی که حاصل نگریستن از چشم‌انداز دیگری است، به نوبه خود می‌تواند دلایل ابتدایی ما بر نگریستن از چشم‌انداز دیگری را تقویت کند و بدین ترتیب، ما را به تأمل بیشتر دربارهٔ اصول اخلاقی وادارد؛ بنابراین، با آموزش و پرورش می‌توان به تدریج بر روی

1. Dandoy, A. C. & Goldstein, A. G. (1990). The use of cognitive appraisal to reduce stress reactions: A replication, *Journal of Social Behavior & Personality*, 5, pp. 1275-1285.

سیستم شناختی شهودی تأثیر گذاشت و آن را به نحوی بار آورد که در هنگام مواجهه با یک پدیده، ارزیابی شناختی شهودی او فراتر از امیال شخصی برود و بتواند از چشم‌انداز دیگری، هم آن پدیده را ارزیابی کند، و هم درباره آن تأمل کند. با این کار می‌توان پیش از واکنش‌های شهودی اخلاقی، از طریق ارزیابی و تأمل، فیلتری کاربست و بر نوع خروجی آن‌ها اثر گذاشت.

۳-۳-۲. کنترل ورودی

با مواجهه گزینشی با محیط می‌توان شهودهای اخلاقی را کنترل کرد. برای نمونه، افرادی که گرایش‌های ضمنی نژادی دارند، اگر با چهره‌های موفق سیاه‌پوست آشنا شوند یا درسی درباره نژادپرستی با استادی سیاه‌پوست بگذرانند، نگرش‌های منفی آن‌ها به سیاه‌پوستان به طرز معناداری کاهش می‌یابد.

بسیاری از افراد در زندگی روزمره صرفاً با گزینش این که به چه چیزی توجه کنند، بر واکنش‌های خودکار و غیرقابل کنترل خود نظارت می‌کنند. برای نمونه، افرادی که تحت رژیم غذایی هستند به مغازه فست فود و بستنی‌فروشی وارد نمی‌شوند یا فردی که در حال ترک سیگار است با رفقای سیگاری به تفریح نمی‌رود. در قلمرو اخلاق نیز بسیاری از افراد سعی می‌کنند تا در موقعیت‌هایی قرار گیرند که به حس همدلی آن‌ها بیفزاید و واکنش‌های منفی آن‌ها را برانگیخته نکند. البته چنین نیست که افراد همیشه دنبال موقعیت‌ها و اطلاعاتی باشند که محرک واکنش‌های مثبت اخلاقی باشد، اما به‌هرحال می‌توان با خودکنترلی از ورود داده‌هایی که واکنش‌های اخلاقی منفی را به بار می‌آورد اجتناب کرد و به‌نوعی بر واکنش‌های شهودی اخلاقی نظارت کرد.

بنابراین، استدلال می‌تواند بر شهودهای اخلاقی تأثیر بگذارد؛ یا از طریق شکل دادن به شهوداتی که از ما بروز می‌کنند یا از طریق کنترل کردن موقعیت‌هایی که محرک واکنش‌های شهودی ما هستند. البته این دو طریق به نحو غیرمستقیم بر حکم اخلاقی تأثیر می‌گذارند (Pizarro 2003: 193-196).

به نظر می‌رسد، این نحو از تأثیر‌گذاری استدلال، ناقض دیدگاه هایت نیست؛ زیرا خود هایت نیز قبول دارد که در پاره‌ای از موارد استدلال می‌تواند بر شهودات تأثیر بگذارد، و نکته مهم‌تر این که در این حالت نیز شهودات اخلاقی هستند که در نهایت تعیین‌کننده حکم اخلاقی هستند نه استدلال؛ البته، با این دو نحو از تأثیر‌گذاری فرایندهای استدلالی کنترل‌شده بر روی شهودهای اخلاقی، می‌توان حکم شهودات اخلاقی را از پاره‌ای از خطاها مصون داشت و در جهت تصحیح و کارایی بیشتر آن‌ها گام برداشت. به بیان دیگر، با پاره‌ای از راه‌کارهای آموزشی و تربیتی می‌توان سیستم شهودات اخلاقی را پرورش داد و در مسیری گام برداشت که به تدریج از خطاهای آن کاسته شود. از دیگر نقطه قوت‌های مدل هایت، همین جنبه فضیلت‌گرایانه دیدگاه اوست.

نتیجه‌گیری

روانشناسی اخلاق برای مدت‌ها تحت حاکمیت و نفوذ مدل‌های عقل‌گرایی از حکم اخلاقی بوده است. امروزه با توجه به شواهد و داده‌های تجربی، بسیاری از روانشناسان اخلاق، از جمله هایت، بر این باورند که شهود و هیجان‌ات نقشی بنیادین در حکم اخلاقی ایفا می‌کنند. اختلافی اگر هست در گستره و کیفیت نقش هیجان‌ات در حکم اخلاقی است. هایت، از پیشگامان این موج از پژوهش‌ها، بر این باور است که حکم اخلاقی عمدتاً ناشی از شهودات است و نقش عقل، نوعاً پسینی و در جهت توجیه و اقتناع حکم پیشین شهودی است. به نظر می‌رسد که اگر مدل شهودگرایی اجتماعی هایت را نه فقط با حلقه یک و دو بلکه با تمام شش حلقه ارتباطی آن مدنظر قرارداد، من حیث المجموع، در میان مدل‌های رقیب و بدیل خود، دیدگاه قابل دفاعی است. اساساً در مدل شهودگرایی اجتماعی، چهار حلقه از میان شش حلقه، حلقه‌های استدلال هستند و سه عدد از این حلقه‌ها (۳، ۵ و ۶) روی حکم اخلاقی تأثیر واقعی دارند. طبق حلقه ششم، افراد می‌توانند به‌طور شخصی به تأمل و استدلال بپردازند و شهودات متضاد خود در خصوص دوراهی‌های اخلاقی را رفع کنند. گاهی هم ممکن است که دو شهود ما به یک اندازه

قوت داشته باشند، در این صورت، با تأمل بیشتر یا پیدا کردن استدلال محکم‌تر یا با به‌کارگیری آگاهانه قاعده و اصلی، می‌توان جانب یکی از شهودات را گرفت. همچنین، از بحث و گفتگو با افرادی که به خاطر خرد و دید بی‌تعصبشان مورد احترام و وثوق مایند، می‌توان تأثیر پذیرفت، شهودات خود را تصحیح کرد و از طریق همین تعاملات اجتماعی به حکم نهایی سنجیده‌تری رسید (حلقه ۴). همچنین، افرادی، هرچند اندک، می‌توانند فیلسوفانه بیندیشند و مستقیماً از طریق اقامه برهان و منطق به حکم اخلاقی برسند (حلقه ۵). گاه ممکن است نسبت به موضوعی اساساً شهودی نداشته باشیم، در اینجا نیز حلقه‌های دیگر مدل هایت ما را برای رسیدن به حکم اخلاقی یاری می‌کنند؛ بنابراین، چنین نیست که در مدل هایت تنها طریق حکم اخلاقی شهودات باشند و دست و پای آن از بهره‌گیری از ابزار عقل/استدلال/تأمل کوتاه باشد.

منابع

- افلاطون. دوره آثار افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی. (۱۳۸۰). انتشارات خوارزمی: ج ۳، چاپ سوم، فایدروس، ۲۵۳، ص ۱۲۴۲، تیمائوس ۶۹، ص ۱۷۷۲.
- Greene, Joshua, and Haidt, Jonathan. (2002). How (and Where) Does Moral Judgment Work, *Cognitive Sciences*, 6, No.12:517-523.
- Graham, Jesse, Haidt, Jonathan, Koleva, Sena, Motyl, Matt, Iyer, Ravi, Wojcik, Sean and Ditto, Peter.(2012). *Moral Foundations Theory: The pragmatic Validity of Moral Pluralism*.
- Haidt, Jonathan. (2001). The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment, *Psychological Review*, 108:814-834
- _____ (2006). *The Happiness Hypothesis: Finding Modern Truth in Ancient Wisdom*, New York: Basic Books.
- _____ (2012). *The Righteous Mind*. New York, and in Canada.
- Haidt, Jonathan and Fredrik Bjorklund. (2008). Social Intuitions Answer Six Questions about Moral Psychology. Wallter Sinnott-Armstrong, ed, *Moral Psychology*, Vol.2, Cambridge, MA: MIT Press.
- Haidt, Jonathan, and Carig, Joseph.(2004). Intutive Ethics: How Innatly Prepared Intutions Generate Culturally Variable Virtues. *Daedalus*, fall. 55-66.
- Haidt, Jonathan, Fredrik, Bjorklund, and Scott, Murphy. (2000). Moral Dumbfounding: When Intuition Finds No Reason. In *Lund Psychological report*, Vol 1.
- Haidt, Jonathan, Koller, Silvia Helena and Dias, Maria G. (1993). Affect, Culture and Morality, or Is It Wrong to Eat Your Dog?. *Journal of Personality and Social Psychology*, 65: 613-628.

- Hume, David. (1978). *A Treatis of Human Nature*. Selby-Bigge, L.A. and Nidditch, P.H. (eds.). Oxford.
- Mallon, Ron, and Nichols, Shaun. (2010). Rules. in J.M.Doris.ed. *The Moral Psycology Handbook*, Oxford, 297-320.
- Nisbet, N, and Wilson,T. (1977). Telling More Than We Can Know: Verbal Reports on Mental Processes. *Psychological Review*, vol,84.
- Paxton, Joseph, ungar, Leo, and Greene, Joshua. (2011). Reflection and Reasoning in Moral Judgment. *Cognitive Science*.
- Pizarro, David, and Paul, Bloom. (2003). The Intlelligence of The Moral Intuitions: Comment on Haidt (2001). *Psychological Review*, No.1:193-196.
- Richeson, J.A, and Shelton, J.N. (2003). When Prejudice does not Pay: Effects of Interracial Contact on Executive Function. *Psychological Science*. Vol.14, No.3.
- Wheatley, T. and Haidt, J. (2005). Hypnotically Induced Disgust Makes Moral Judgments More Severe. *Psychological Science*, vol,16, No,10.